

لزوم ارزیابی سندی احادیث کافی

با استفاده از دروس حضرت آیت الله شبیری زنجانی

سید محمد جواد شبیری *

چکیده:

شناخت دین بدون رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام امکان پذیر نیست و احادیث را باید از منابع آنها یافت. کتاب کافی، از معتبرترین کتب حدیثی شیعه است که از قرن چهارم تا کنون در اختیار دانش پژوهان شیعی است. با وجود ارزش و اهمیت فراوان که این کتاب دارد، بی نیاز از نقد و بررسی اسناد احادیث نیست.

این مقاله، براساس دروس آیت الله سید موسی شبیری زنجانی - از فقها و مراجع تقلید معاصر شیعه - تدوین شده، و در آن سخنان محدث بزرگ شیعی، میرزا حسین نوری در «خاتمه مستدرک الوسائل» پیرامون کتاب کافی، نقد و بررسی شده است.

کلید واژه‌ها:

کافی، ارزیابی و بررسی / کلینی، محمد بن یعقوب / حدیث شیعه، قرن چهارم / نوری، میرزا حسین / شبیری زنجانی، سید موسی / حدیث شیعه، بررسی‌های رجالی

درآمد

حدیث اهل بیت علیهم السلام گسترده‌ترین منبع برای ساخت معارف دینی است و کتاب شریف کافی تالیف محدث جلیل القدر ابو جعفر کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹) نامورترین و استوارترین کتاب حدیثی است. این کتاب همواره مورد بهره‌گیری دانشمندان بوده، استنباط معارف اسلام حقیقی در زمینه فقه، کلام، اخلاق، تفسیر و... بدون رجوع بدان امکان‌پذیر نیست. در سده هفتم هجری برای نخستین بار، اشارتی گویا به اعتبار تمام احادیث کلینی در کلام مرحوم سید علی ابن طاووس قدس سره (۵۸۹-۶۶۴) آمده است. این بحث به روشنی در کلمات پیشینیان مطرح نشده است. با پیدایش مسلک اخباری، این مطلب دوباره مطرح انظار گردید. اخباریان بر قطعی الصدور بودن یا قطعی الاعتبار بودن تمام احادیث کتب معتبره از جمله کتاب کافی پای می‌فشردند، ایشان این مسلک را مسلک قدما می‌انگاشتند. ولی برخی از دانشمندان اصولی، چنین انتسابی را به قدما شدیداً انکار می‌کنند، از جمله مرحوم آیت الله خویی قدس سره که در مقدمه معجم رجال الحدیث تاکید می‌کند که قدما تمام احادیث کافی را معتبر نمی‌دانستند. ایشان در این زمینه به کلمات بزرگانی چون شیخ صدوق و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی استناد می‌ورزند.^(۱) باری، تبیین دیدگاه قدما در این مجال به طور استقلالی مدّ نظر ما نیست، بلکه هدف از این مقال، روشن ساختن اصل این سخن است که آیا احادیث کافی همگی قطعی الصدور یا قطعی الاعتبار است یا خیر؟ و اساساً بحثهای رجالی درباره رجال اسناد کافی تا چه اندازه ضرورت دارد؟

علامه محقق شیخ انصاری در مقدمه بحث از حجیت خبر واحد، به اجمال به مسلک اخباریان اشاره کرده^(۲) و این نکته را افزوده است که برخی از اصولیان نیز دیدگاه‌هایی نزدیک به اخباریان داشته‌اند، از جمله برخی از معاصران (که اشاره به محقق نراقی صاحب مستند دارد). تمام احادیث کتب معتبره را (به استثناء احادیث مخالف مشهور) معتبر می‌دانند. از دانشمندان متأخر از شیخ انصاری، نیز برخی بر اعتبار سندی احادیث

فیه شماره ۲



۱- معجم الرجال، ج ۱، ص ۲۶-۳۴ و ۹۲

۲- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۱

کافی اصرار ورزیده‌اند، از جمله علامه نایینی مناقشه در اسناد کافی را "حرفه العاجز" می‌خواند. (۱)

در تحریر محلّ نزاع، تذکر این نکته ضروری می‌نماید که مراد از معتبر بودن احادیث کافی - مثلاً - ظاهراً اعتبار ذاتی احادیث است، اما در صورت بروز اختلاف در میان احادیث و در فرض تعارض روایات، تکلیف چیست؟ مسأله‌ای دیگر است وجه بسا اخباریان نیز در صورت تعارض، در ترجیح یک حدیث بر حدیث دیگر، برای تعیین افقه و اوثق به بحث سندی روی آورند. علامه مجلسی در مقدمه مرآة العقول تصریح می‌کند که به روایات اصول معتبره همچون کافی، می‌توان عمل کرد، هر چند برای ترجیح برخی بر برخی دیگر ناگزیر باید به سند احادیث مراجعه کنیم. (۲)

باری، با عنایت به اهمیت بسیار این بحث، آیت الله والد - مدظله - چندین جلسه از بحث‌های رجال خود را - که در سال تحصیلی ۶۲ و ۶۳ القاء می‌فرمودند - به این امر اختصاص دادند. (۳) ایشان استوارترین بحث در اثبات اعتبار احادیث کافی را، سخنان مرحوم محدّث نوری قدس سره در فایده چهارم از خاتمه کتاب مستدرک الوسایل دانسته، تصریح می‌کردند که هیچ بحثی (نه قبل از آن و نه بعد از آن) ندیده‌اند که در اتقان به پایه آن برسد، لذا محور درس خویش را بررسی سخنان ایشان قرار دادند. مقال حاضر با عنایت به افادات ایشان تنظیم شده است. گرچه در آن گاه افزوده‌هایی بر سخنان ایشان دیده می‌شود و در تنظیم مباحث نیز تغییراتی صورت داده شده، ولی در مجموع از محتوا و شکل دروس ایشان فاصله زیادی نگرفته است و تقریباً غالباً تقریر بحث ایشان به شمار می‌آید. (۴) اگر در این مقاله احیاناً کاستی راه یافته، از ناتوانی راقم سطور است و امید است که خوانندگان بر آن قلم عفو کشیده، وی را در مظان استجاب دعا از یاد نبرند.

بعونه و منه - سید محمد جواد شبیری

۱ - معجم رجال الحديث ج ۱، ص ۸۷

۲ - مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲

۳ - جلسه چهارم تا جلسه دوازدهم. در جلسه سوم نیز به این بحث اشاراتی شده است. از این جلسات، جلسه نهم ضبط نشده است. لذا شاید برخی از مطالب ایشان در این مقال منعکس نشده باشد

۴ - اواخر مقاله به طور کامل از سوی نگارنده افزوده شده است.

بررسی ادله محدث نوری بر اعتبار احادیث کافی

مرحوم محدث نوری قدس سره در فایده چهارم از فوائد خاتمه مستدرک، با ذکر اموری چند در صدد اثبات اعتبار تمام احادیث کافی برآمده است. ایشان بر این باور است که تأمل در مجموع این امور، اطمینان به صدق این ادعا را به همراه دارد. در اینجا به گزارش و بررسی کلام ایشان می‌پردازیم، در نقل سخنان ایشان، تغییراتی در نظم مطالب برای انسجام بیشتر صورت می‌دهیم و برخی از مطالبی را که به صورت ضمنی مطرح فرموده‌اند، به گونه مستقل ذکر می‌کنیم.

دلیل اول: مدائح علما نسبت به کتاب کافی

محدث نوری سخنانی از شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳)، شهید اول (۷۳۴-۷۸۶)، محقق کرکی (۸۶۸-۹۴۰)، شیخ حسین بن عبدالصمد، پدر شیخ بهایی (۹۱۸-۹۸۴)، مولی امین استرآبادی (به نقل از مشایخ خود) و شیخ حسن دمستانی در مدح کتاب کافی نقل می‌کند که مهمترین آنها عبارت شیخ مفید است باین الفاظ: «هوجل کتب الشیعة واكثرها فائدة»، شهید اول هم می‌گوید: لم يعمل للامامية مثله. نظیر این داوری از محقق کرکی ارائه شده است. عبارت مولی محمد تقی مجلسی (۱۰۷۰ -) از این عبارت محکمتر است وی می‌گوید: لم یصنف فی الاسلام مثله. (۱)

محدث نوری می‌فرماید: بی نظیر بودن کافی به جهت حجم گسترده‌اش نیست، چرا که مجموعه‌های حدیثی گسترده‌تر از کافی در آن زمان وجود داشته است، همچون محاسن برقی و نوادر الحکمة محمد بن احمد بن یحیی اشعری، بلکه به جهت اتقان کتاب است. (۲)

مرحوم محدث نوری در توضیح عبارت شیخ مفید می‌گوید: مواد از اکثریت فایده، این است که کافی به دلیل اشمال بر اصول و اخلاق و فروع و مواعظ، از جامعیت برخوردار است. اما «اجل» بودن کافی به جهت معتبر و معتمد بودن آن می‌باشد. در عصر کلینی، تمام اصول موجود بوده است، چنانکه از ترجمه شاگرد کلینی، هارون بن

۱ - بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۶۹

۲ - خاتمه مستدرک، ج ۳ (مستدرک ج ۲۱)، ص ۴۶۶.

موسی تلعکبری استفاده می‌گردد^(۱). در اعتبار اصول هیچ تردید نیست، نه به جهت مناقشه در سند تا مؤلفین این اصول و نه به جهت مناقشه در سند مؤلفین اصول تا ائمه معصومین علیهم‌السلام.

وقتی کتب معروف به اصول، بی نیاز از بحث سندی باشد، قهراً کافی نیز که اجل کتب است باید این ویژگی را داشته باشد، چون مفاد «اجل» این است که تمام امتیازات سایر کتب را داشته و بر آنها برتری هم داشته باشد^(۲).

پیش از آغاز بررسی کلام ایشان، بر این نکته تأکید می‌کنیم که داوری دانشمندان در اعتبار تمام احادیث کافی - بویژه دانشمندان متأخر - به خودی خود، دلیلی بر این امر نیست، بلکه باید این داوری را زمینه ساز حصول اطمینان بدانیم، زیرا اثبات حجیت تعبّدی کلمات بزرگان در این بحث بسیار دشوار است. به هر حال سخن شیخ مفید در این بحث از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، لذا محور بحث را کلام ایشان قرار می‌دهیم.



بررسی دلیل اول

در بررسی این دلیل در دو نقطه سخن می‌گوییم:

اول: آیا کتب معروف به اصول بی نیاز از بحث سندی اند؟

دوم: آیا بر فرض بی نیازی کتب اصول از بحث سندی، باید چنین ویژگی هم در کافی موجود باشد؟

در نقطه اول می‌گوییم که مرحوم محدث نوری دلیلی بر بی نیازی کتب اصول ذکر نکرده است^(۳). ملاحظه عبارت شیخ طوسی در عده، برخلاف این سخن گواهی

۱ - رجال شیخ طوسی، ص ۴۴۹/۶۳۸۶=۱ (روی جمیع الاصول والمصنّفات)

۲ - خاتمه مستدرک، ج ۳، (مستدرک، ج ۲۱)، ص ۴۷۸

۳ - البته ایشان در ادامه کلام خود عبارت شیخ مفید را در رساله عددیه آورده است. در این رساله، شیخ مفید، راویان احادیث مطابق نظر خود را فقهاء اصحاب ائمه و «الاعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحال والحرام والفتیاء والاحکام، الذین لا یطعن علیهم، ولا طریق الی ذم واحد منهم، وهم اصحاب الاصول المدونة والمصنّفات المشهورة» دانسته است. محدث نوری پس از نقل این عبارت می‌افزاید: اگر کافی اجل تصنیفات باشد، قهراً باید از «این» اصول و مصنّفات برتر باشد. این عبارت چنانچه از کلام خود محدث نوری هم بر می‌آید، مربوط به اصول و مصنّفات خاصی است نه تمام اصول و مصنّفات. از سوی دیگر معلوم نیست که از این عبارت چگونه بی نیازی سندی همان اصول و مصنّفات استفاده می‌گردد؟ اگر مؤلفی به جهت جمع تمام احادیث - مثلاً - احادیث غیر معتبر را هم ذکر کند، آیا این امر سبب ضعیف شمردن

می دهد. وی در اثبات اعتبار خبر واحد می گوید: **وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ، اَجْمَاعُ الْفِرْقَةِ الْمَحَقَّةِ، فَإِنِّي وَجَدْتُهَا مَجْمُوعَةً عَلَى الْعَمَلِ بِهَذِهِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رَوَاهَا فِي تَصَانِيفِهِمْ وَدَوْنُهَا فِي أَصُولِهِمْ، لَا يَتَنَاقَرُونَ ذَلِكَ وَلَا يَتَدَا فَعُونَهُ حَتَّى أَنْ وَاحِدًا مِنْهُمْ إِذَا أَفْتَى بِشَيْءٍ لَا يَعْرِفُونَهُ سَأَلُوهُ مِنْ أَيْنَ قُلْتَ هَذَا؟ فَإِذَا أَحَالَهُمْ عَلَى كِتَابٍ مَعْرُوفٍ وَ أَصْلٍ مَشْهُورٍ وَ كَانَ رَاوِيَهُ ثِقَةً لَا يَنْكَرُ حَدِيثَهُ، سَكَتُوا وَسَلَّمُوا الْأَمْرَ فِي ذَلِكَ وَ قَبِلُوا قَوْلَهُ (۱).**

از این عبارت بر می آید که حتی در اصل مشهور، پذیرش حدیث، مشروط به این است که "کان راویه ثقة" (۲)، پس اصول مشهوره هم از بحث سندی بی نیاز نیست تا چه رسد به دیگر اصول.

در نقطه دوم می گوییم که مفاد کلمه "اجل" این نیست که تمام امتیازات دیگر کتب در کافی موجود است، بلکه همین مقدار که مجموع امتیازات کافی از مجموع امتیازات دیگر کتب بیشتر باشد، برای استعمال واژه "اجل" کافی است. مثلاً اگر کسی کتابی بنگارد که ده روایت متواتر در آن گرد آمده باشد، آیا بی نیازی احادیث این کتاب از بحث سندی سبب می شود که کتابهایی همچون کافی و بحار را که - بی تردید اجل از این کتاب است - بی نیاز از بررسی سندی بدانیم؟ پاسخ سؤال، آشکارا منفی است.

کتاب بحار الانوار، بی تردید کتابی است که نظیر آن در شیعه نگاشته نشده، ولی آیا معنای این سخن، این است که همه روایات آن معتبر است؟ این نکته را هم باید مد نظر داشت که مجرد نقل روایت از ضعیف، با اتقان کتاب منافات ندارد.

خود مولف می گردد؟ آیا می توان علامه بزرگوار مجلسی را به جهت نقل پاره ای روایات ضعیف در بحار سرزنش کرد و قلم به طعن و ذم وی گشود؟ قطعاً پاسخ سؤال منفی است، روشنی نادرستی این استدلال سبب شده که آیت الله والد - مَذْظَلَه - در درس خود از نقل و نقد این سخن خودداری کرده، سخن محدث نوری را بی دلیل بشمار آورند. ۱ - عده الاصول، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، ج ۱، ص ۱۲۶

۲ - مراد از "راوی" در این عبارت چندان روشن نیست. ممکن است مراد، راوی واقع در طریق به مؤلف کتاب یا صاحب اصل باشد و ممکن است مراد، راوی واقع در سند کتاب یا اصل و احیاناً خود مؤلف کتاب یا اصل باشد، چنانچه شیخ طوسی در مقدمه فهرست، از صاحبان اصل با عبارت "رویه من الاصول" یاد کرده است. راقم سطور بیشتر احتمال می دهد که مراد معنای اعم از راوی کتاب یا اصل، و خود مولف کتاب یا اصل سند باشد، و عبارت به طریق کتاب یا اصل ناظر نباشد.

در هر حال، این ابهام در بحث بالا تأثیر چندانی ندارد و انکارناپذیر بودن اصول را که در کلام محدث نوری آمده، رد می کند.

کلینی اسناد احادیث را ذکر کرده، تا هرکس بخواهد از طریق بررسی آنها، صحت و سقم روایات را به دست آورد. بویژه نقل با واسطه از ضعیف به هیچ وجه نقطه ضعفی برای راوی تلقی نمی‌گردیده. بلکه آنچه ناپسندیده بوده، نقل بی واسطه از ضعیفاء آن هم نقل بسیار، نه نقل اندک بوده است (۱).

بنابراین با تمسک به مدح علماء از کافی، نمی‌توان نقل روایت ضعیف را در کافی نفی کرد، بویژه روایاتی که دریاب مستحبات باشد که ممکن است نقل آن به جهت قاعده "تسامح در ادله سنن" باشد. یا روایاتی که مضمون آن مطابق سایر روایات معتبر باشد و به عنوان تأیید ذکر می‌گردند، یا روایاتی اخلاقی که عقل عملی بر درستی آن حکم می‌کند یا روایاتی که کنار هم قرار گرفتن آنها یقین می‌آفریند، هرچند تک تک آنها معتبر نباشد، همچون احادیث کلامی، مانند احادیث کتاب الحجّه کافی.

راقم سطور این نکته را هم می‌افزاید که استناد به کلام شیخ مفید - بنا بر نقل محدث نوری از این سخن - ممکن است موجه نماید، ولی عبارتی که در نسخه چاپی کتاب تصحیح الاعتقاد (ص ۷۰) آمده، دیگر شایسته استناد در این بحث نیست. در این نسخه به جای اجل کتب الشيعة، "من اجل کتب الشيعة" ذکر شده و روشن است که دلیل بر این نیست که تمام امتیازات سایر کتب شیعی باید در کافی وجود داشته باشد.

در لابلای کلام محدث نوری به این مطلب هم اشاره رفته که در زمان کلینی، تمام اصول حدیثی موجود بوده است. وی در این زمینه به ترجمه شاگرد کلینی تلعبیری استناد جسته است، ولی این استدلال هم ناتمام است.

اولاً: اگر تمام اصول و مصنفات در اختیار تلعبیری - شاگرد کلینی - باشند، الزاماً این مصادر در اختیار استاد وی نبوده است، بویژه باتوجه به این که تلعبیری (م ۳۸۵) بیش از پنجاه سال پس از وفات کلینی (م ۳۲۹) درگذشته و چه بسا پس از وفات کلینی بر پاره‌ای کتب دسترسی پیدا کرده که در زمان حیات کلینی وجود نداشته است.

۱ - عبارت "یروی عن الضعفاء" هم که در ترجمه راویان چندی در کتب رجال ذکر شده به همین امر ناظر است، ر. ک. رجال نجاشی ص ۱۴۴/۶۲، ۱۸۲/۷۶، ۲۰۲/۸۴، ۶۸۸/۲۶۳، ۹۰۳/۳۳۸، ۹۳۹/۳۴۸، ۹۴۴/۳۵۰، ۱۰۱۸/۳۷۲، ۱۰۲۰/۳۷۳، ۱۱۴۸/۴۲۷؛ الفهرست ص ۶۵/۵۲؛ رجال ابن غضائری، ۷/۳۸، ۸/۳۹، ۱۳/۴۱، ۲۷/۴۸، ۱۰۱/۸۱، ۱۳۲/۹۳، ۱۳۵/۹۴، ۱۴۱/۹۶، ۱۴۳/۹۷، ۱۹۰/۱۱۸، (مجمع الرجال ج ۱، ص ۴۵ و ۱۷۷ و ۲۲۵، ج ۲، ص ۴۲، ج ۴، ص ۲۱۵، ج ۵، ص ۱۳۴ و ۲۰۵ و ۲۶۲، ج ۶، ص ۵۹ و ۱۱۳).

ثانیاً: دلیلی نداریم که تمام اصول و مصنفات در اختیار تلعبیری بوده و این مطلب که تلعبیری تمام اصول و مصنفات را روایت کرده، دلیلی بر این نیست که تمام آنها را در اختیار داشته، چون طریق تحمل حدیث به سماع و قراءت منحصر نیست، بلکه اجازه عامه (بدون مناوله) خود یکی از طرق بسیار شایع تحمل حدیث بوده است. و بر فرض که تمام آنها را به روش سماع و قراءت فرا گرفته باشد، دلیل بر این نیست که کتابخانه عظیمی در اختیار تلعبیری بوده که هر زمان می خواسته، می توانسته از آن بهره گیرد. پس باین مقدمات نمی توان حکم به صحت احادیث کافی نمود.

دلیل دوم: کلام نجاشی درباره کلینی

نجاشی کلینی را « اوثق الناس فی الحدیث واثبتهم » خوانده، لذا باید این محدث، تمام مزایای مربوط به سند حدیث و اعتبار خبر را که درباره دیگر راویان و مؤلفان گفته شده، دارا باشد، ایشان سپس به نقل عبارات بزرگان درباره راویان پرداخته است از جمله کلام شیخ طوسی را درباره علی بن الحسن طاطری آورده که پس از اشاره به واقعی بودن وی و عناد شدید او در مذهب می افزاید: « وله کتب فی الفقه، رواها عن الرجال الموثوق بهم وروایاتهم فلاجل ذلک ذکرناها ». نجاشی درباره جعفر بن بشیر گفته است: روی عن الثقات وروا عنه، و نظیر آن درباره محمد بن اسماعیل زعفرانی ذکر شده است. از عبارت شیخ طوسی در عده هم بر می آید که مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزندی همگی ثقات بوده اند و مراسیل ایشان مورد پذیرش اصحاب بوده است. محدث نوری این شهادت شیخ طوسی را ناظر به همان عبارت معروف کشی درباره اصحاب اجماع می داند. علامه هم در مختلف، مراسیل ابن ابی عقیل را می پذیرد.

نعمانی ابن عقیله را چنین ستوده که « هذا الرجل ممن لا یطعن علیه فی الثقة ولا فی العلم بالحدیث والرجال الناقلین له ». باتوجه به عبارت نجاشی، کلینی هم شایسته چنین ستایشی است.

محدث نوری سپس اشاره می کند که پاره ای از راویان با وصف « صحیح الحدیث » خوانده شده اند. و از آن نتیجه گرفته که تمام احادیث این راویان، صحیح و معتبر است. ایشان می گویند که هر چند مراد از صحیح در کلمات قدماء، همان اصطلاح متأخرین

نیست که در حدیث امامی عادل متصل به معصومین علیهم السلام صحیح می‌گویند، بلکه مراد حدیث معتبر است. ولی وقتی تمام احادیث یک شخص - چه احادیث مکتوب، چه احادیث غیر مکتوب وی - معتبر باشد، نمی‌توان این اعتبار را مستند به قرائن خارجی دانست ^(۱). آری، اگر یک یا چند حدیث مشخص یک راوی صحیح خوانده شود، ممکن است بابررسی این احادیث، اعتبار آنها ثابت شده باشد و مدحی برای خود راوی به شمار نیاید. ولی وقتی تمام احادیث کسی معتبر باشد، قهراً این امر دلیل بر وثاقت خود راوی است.

بررسی دلیل دوم

درباره این دلیل هم در دو مرحله بحث می‌کنیم. مرحله اول: آیا افرادی هستند که تمام احادیث آنها - چه بی واسطه و چه با واسطه - معتبر است؟ مرحله دوم: آیا با پذیرش فرد یا افرادی که تمام احادیث آنها معتبر است، می‌توان این وصف را درباره کلینی هم صادق دانست؟

در مرحله اول می‌گوییم که مرحوم محدث نوری در ضمن ذکر دلیل، از خود یا افرادی یاد کرده‌اند که درباره هیچیک نمی‌توان تمام احادیث آنها را معتبر دانست. درباره برخی از ایشان همچون اصحاب اجماع به تفصیل بحث کرده‌ایم و اکنون مجال پرداختن به این مباحث نیست. تنها به مبانی خویش که در این مباحث برگزیده‌ایم اشاره می‌کنیم. به نظر ما اصحاب اجماع، فقهای درجه اول اصحاب امام باقر تا امام رضا علیهم السلام بوده‌اند، ویژگی آنها اتفاق نظر اصحاب بر مقام فقاهاست ایشان می‌باشد و از جهت رجالی یا حدیثی هیچ امتیاز ویژه‌ای ندارند. از عبارت کشی، تنها وثاقت خود این افراد استفاده می‌شود، نه وثاقت سلسله سند مشایخ آنها تا معصوم و نه صحت سندی که تا این افراد از اعتبار برخوردار است.

درباره ابن ابی عمیر و صفوان و بزنگی نیز، ما شهادت شیخ طوسی را می‌پذیریم، ولی آن را به مسأله اصحاب اجماع مرتبط نمی‌دانیم. از سوی دیگر تنها اعتبار مشایخ مستقیم

۱ - آیت الله والد - مدظله - می‌افزودند: بر فرض اگر با قرائن خارجی بفهمیم که تمام احادیث یک راوی معتبر است، این خود دلیل بر وثاقت خود اوست، زیرا بسیار مستبعد است که شخصی خود ثقه و راستگو نباشد، ولی تصادفاً هر چه روایت از وی به دست ما برسد، معتبر و درست و مطابق با واقع باشد.

این افراد را از این عبارت استفاده کرده‌ایم، نه مشایخ با واسطه ایشان. جعفر بن بشیر و محمد بن اسماعیل زعفرانی هم، حداکثر همچون این سه نفر هستند نه بیشتر.

تفصیل این مباحث را به محل خود وا می‌نهم، درباره علی بن الحسن طاطری هم می‌گوییم: این عبارت اصلاً ناظر به آن نیست که طاطری اصلاً از افراد غیر معتبر در کتاب خویش هیچ روایتی ندارد، بلکه شیخ طوسی در عبارت خویش بر این نکته تأکید می‌کند که طاطری کتاب فقهی خود را از راویان هم مسلک خود یعنی واقفیان اخذ نکرده، بلکه آن را از راویان امامی مذهب معتبر برگرفته و لذا ذکر کتابهای وی در فهرست مانعی ندارد^(۱). این عبارت ناظر به حصر روایات طاطری در روایات معتبره نیست و همین که حجم اصلی کتابهای طاطری، از روایات امامی مذهب موثق برگرفته باشد، برای به کار بردن جمله فوق کفایت می‌کند.

وصف ابن عقده از سوی نعمانی نیز به هیچ وجه دلیل بر وثاقت مشایخ وی نیست، چه مجرد نقل روایت اندک از کسی هیچ نقطه ضعفی برای وی به شمار نمی‌آمده است. آنچه نکوهیده بوده، روایت بسیار از شخص ضعیف است، آن هم روایت مستقیم نه با واسطه.

همچنین اعتماد بر روایت افراد غیر معتبر، خود نقطه ضعف حدیثی تلقی می‌گردد^(۲). ولی روایت کردن غیر از اعتماد کردن بر روایت است.

درباره وصف صحیح الحدیث هم به این نکته بسنده می‌کنیم که روشن نیست که این وصف به مطلبی بیش از صدق گفتار راوی نظر داشته باشد.^(۳) اعتبار تمام روایات راوی

۱- از این عبارت و عبارات دیگر شیخ طوسی بر می‌آید که وی در صورتی کتاب افراد فاسد المذهب را در فهرست می‌آورد که کتاب قابل اعتباری باشد. وی در مقدمه فهرست پس از اشاره به لزوم ذکر صحت و فساد مولفان چنین می‌افزاید: لَأَنَّ كَثِيرًا مِنْ مُصَنِّفِي أَصْحَابِنَا وَأَصْحَابِ الْأَصُولِ يَتَحَلَوْنَ الْمَذَاهِبَ الْفَاسِدَةَ وَأَنْ كَانَتْ كُتُبُهُمْ مُعْتَمَدَةً.

۲- لذا در ترجمه احوال برخی راویان با عبارت "ويعتمد المراسيل" روش حدیثی ایشان نکوهیده شده که این امر، غیر از مجرد نقل روایت مرسل است. ر. ک. رجال نجاشی، ص ۱۴۴/۶۲، ۱۸۲/۷۶، ۹۳۹/۳۴۸. الفهرست، ص ۶۵/۵۲؛ رجال ابن غضائری: ص ۱۳۲/۹۳، ۱۳۵/۹۴؛ (مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۰۵ و ۲۶۲) و نیز مقایسه کنید با ابن غضائری، ص ۶۵/۶۷ (مجمع الرجال، ج ۳، ص ۱۷۹) و نیز رجال نجاشی، ص ۹۳۹/۳۴۸؛ الفهرست، ص ۷۰/۵۷.

۳- به نظر می‌رسد که کلمه صحیح الحدیث مرادف درست گفتار است. مراد از حدیث در این عبارت کلام معصوم علیه السلام نیست، بلکه به معنای لغوی آن یعنی گفتار به کار رفته است. حدیث هر فرد، سخن مستقیم اوست نه سخن معصوم علیه السلام را که با واسطه نقل می‌کند. بنابراین اگر مثلاً ابن ابی عمیر بگوید: حدیثی

وعدم ملاحظه واسطه سند - از شخص متصف به این وصف تا معصوم علیه السلام - از این عبارت استفاده نمی شود. تفصیل بیشتر این بحث را نیز به مباحث مربوط به بررسی اصطلاحات جرح و تعدیل واگذار می کنیم.

در مرحله دوم هم می گوئیم که وصف اوثق بودن کلینی، دلیل بر این نیست که کلینی باید تمام اوصاف و مزایای دیگر مردمان را در امر حدیث دارا باشد. بلکه همین مقدار که مجموع مزایای حدیثی وی بر مجموع مزایای دیگران ترجیح داشته باشد، برای اطلاق این تعبیر کفایت می کند، هر چند برخی امتیازی را دارا باشند که کلینی از آن برخوردار نباشد.

دلیل سوم

تألیف کتاب کافی به تصریح نجاشی، بیست سال طول کشیده است. نجاشی در عبارت خود به اعتبار احادیث کافی نظر دارد. و اگر کلینی به اعتبار تک تک روایات کتاب خود نظر نداشت، نیاز به این زمان طولانی برای تألیف کتاب نبود.

بررسی دلیل سوم

این مطلب درست است که کلینی در تألیف کافی، تنها به جمع آوری احادیث نمی اندیشیده بلکه فی الجمله به اعتبار احادیث هم نظر داشته است. ولی این امر، دلیل بر اعتبار تمام احادیث کافی نیست، مدت زمان طولانی تألیف کتاب هم دلیل این امر نیست، زیرا:

اولاً: امکانات کلینی و میزان کتابهای در دسترس وی معلوم نیست و چه بسا زمانی بسیار صرف تهیه کتابهای لازم یا مراجعه به کتابخانه های دیگران شده باشد. (۱)

معاویه بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال... ، حدیث ابن ابی عمیر چیزی جز تحدیث معاویه بن عمار نیست و درستی آن به این است که واقعاً معاویه بن عمار چنین مطلبی را گفته باشد، اما آیا معاویه بن عمار راست گفته یا خیر؟ از مفاد این کلام بیرون است. در بحث اصحاب اجماع توضیحاتی گویا در این زمینه آمده است.

۱ - آیت الله والد - مدّ ظله - می فرمودند: محدث نوری خود کتابخانه عظیم وارزشمندی داشته، لذا تألیف مستدرک الوسائل زمان بسیاری از وی نگرفته است. پس تصور این که فراهم آوردن کتاب خود، چه بسا به زمان بسیاری نیازمند باشد، برای ایشان دشوار است.

ثانیاً: تهیه نسخه‌های معتبر از کتابها و مقابله آنها با یکدیگر، خود زمان بسیاری لازم دارد.

ثالثاً: تنظیم ابواب مناسب و قرار دادن هر روایت در جای شایسته و ترتیب پسندیده احادیث باب، تلخیص در شیوه نقل احادیث یکسان (که تمام یا قسمتی از سند آنها تفاوت دارد) با بهره‌گیری از روشهایی چون تحویل و... هر یک زمان گسترده‌ای می‌طلبد، لذا نمی‌توان به قرینه تألیف کتاب در مدت بیست سال، فعالیت دیگری برای کلینی همچون بررسی سندی یکایک روایات را به اثبات رساند.

گفتنی است که تنظیم ابواب کافی، با وجود برخی مشابهات بین این کتاب و کتابهای پیشینیان بویژه کتابهای سی گانه حسین بن سعید، کاملاً ابتکاری است. کسانی که صحیح بخاری و کافی را با یکدیگر مقایسه کرده‌اند، برتری خیره‌کننده کافی را در شیوه تنظیم احادیث به روشنی دریافته‌اند. به گفته مرحوم مجلسی اول، کتابی همچون کافی در نظم درست ابواب و احادیث دیده نشده است (۱).

درباره دلیل سوم این نکته را هم می‌افزاییم که این دلیل حداکثر این مطلب را ثابت می‌کند که کلینی، احادیث کتاب را صحیح می‌داند و این مطلب (بر فرض اثبات) نیازمند به افزودن مقدمه دیگری است که صحیح دانستن کلینی نسبت به روایات کافی، برای دیگران هم اعتبار دارد. درباره این مقدمه در بررسی دلیل پنجم سخن خواهیم گفت.

دلیل چهارم: عرضه کافی بر امام عصر علیّه السلام

برخی از اخباریان بدون ارائه مدرک گفته‌اند که کافی پس از اتمام تألیف بر امام عصر علیّه السلام عرضه شده و حضرت فرموده یا بر نسخه عرضه شده نگاشته: «الکافی کاف لشیعته» این سخن که به نقل ملا خلیل قزوینی از برخی مشایخ عصر خود ذکر شده، هیچ مدرکی ندارد، چنانچه محدث استرآبادی که خود احادیث کافی را قطعی الصدور

این نکته را هم می‌افزاییم که با وجود کتابخانه عظیم محدث نوری، یکی از عوامل سرعت تألیف کتاب مستدرک الوسائل، این است که ایشان بسیاری از روایات را از بحار الانوار برگرفته‌اند و به گونه مستقیم به مصدر اصلی حدیث مراجعه نکرده‌اند. تنظیم مناسب روایات در بحار، خود زمان تألیف مستدرک را کاهش داده است. این ادعا با اندک مقایسه مستدرک و بحار اثبات می‌گردد.

می‌داند، بر بی اصل بودن آن تصریح کرده است^(۱). راقم سطور تصوّر می‌کند که جمله فوق از حدیثی منقول از امام صادق علیه السلام برگرفته شده است که در تفسیر آیه "کَهِيعَی" فرموده‌اند: "کاف"، "کافٍ لشیعتنا"، "هائ" "هائ لهم..."^(۲)

محدّث نوری این استدلال را نپذیرفته، بلکه استدلال دیگری را که نخست از سوی مرحوم سید ابن طاوس طرح شده، با افزودن نکاتی چند مطرح می‌کند.

مرحوم سید ابن طاوس در کتاب کشف المحجّة وصیّت معروف حضرت امیر سلام‌الله علیه به امام حسن علیه السلام را از کتاب رسائل الاثمه کلینی نقل کرده و در مقام اعتبار بخشیدن به آن می‌گوید: مرحوم کلینی در زمان وکلاء امام عصر علیه السلام - عثمان بن سعید^(۳) و فرزندش محمد و حسین بن روح و علی بن محمد سمري - می‌زیسته، وی قبل از وفات علی بن محمد سمري در گذشته، چون علی بن محمد سمري در شعبان سال ۳۲۹ و محمد بن یعقوب کلینی در بغداد در سال ۳۲۸ درگذشته است. بنابراین تصانیف مرحوم کلینی و روایات وی، در زمان وکلاء و در هنگامی که راهی برای تحقیق منقولات و تصدیق مصنفات داشته صورت گرفته است.

وی با این مقدمات در صدد اثبات عرضه کتاب بر یکی از وکلاء آن حضرت و تأیید آن از سوی ایشان (که عین تأیید امام عصر علیه السلام بشمار می‌آید) برآمده است.

توضیح استدلال فوق

پیش از نقل ادامه کلام محدّث نوری، توضیحاتی درباره استدلال مرحوم سید ابن طاوس، مفید به نظر می‌رسد:

این که ایشان اشاره می‌کند که مرحوم کلینی در بغداد وفات کرد، ظاهراً اشاره به این نکته دارد که وی در بغداد زیستگاه و کیلان امام عصر علیه السلام بوده، لذا از جهت مکانی هیچ مشکلی برای عرضه کتاب بروکیلان حضرت نداشته است.

۱ - خاتمه مستدرک، ج ۳ (مستدرک، ج ۲۱)، ص ۴۷۰. ۲ - معانی الاخبار، ص ۶/۲۸.

۳ - ثابت نیست که مرحوم کلینی در عصر عثمان بن سعید زاده شده باشد. قرائنی چند نشان می‌دهد که مدت سفارت عثمان بن سعید کوتاه بوده، از سوی دیگر باتوجه به عدم روایت کلینی از محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰) و روایت اندک وی از سعد بن عبدالله (م حدود ۳۰۰) تاریخ ولادت وی باید پس از سال ۲۷۰ باشد که به احتمال زیاد، جناب عثمان بن سعید در این سال حیات نداشته‌اند. به هر حال، وفات عثمان بن سعید قبل از سال ۲۸۰ بوده است (ر.ک. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۶۲/۳۲۵).

نکته دیگر این که ایشان تاریخ وفات مرحوم کلینی را قبل از مرحوم سمري می‌دانند. ذکر این مقدمه برای رفع این اشکال است که شاید تألیف رسائل الاثمه، پس از وفات مرحوم سمري انجام گرفته باشد که باتوجه به وفات کلینی قبل از مرحوم سمري، این احتمال بی وجه خواهد بود.

البته در مورد کافی ظاهراً نیازی به این مقدمه نیست، چه در مشیخه تهذیب و استبصار تصریح شده که برخی از محدثان در سال ۳۲۷ در بغداد، از کلینی جمیع مصنفات واحادیث وی را به طریق سماع واجازه دریافت داشته‌اند^(۱). این عبارت نشان می‌دهد که لااقل کتاب کافی^(۲)، در این سال تألیف شده است. بی تردید در سال ۳۲۷ علی بن محمد سمري زنده بوده است.

مناقشه در مقدمه فوق

باری مقدمه‌ای که مرحوم سید ابن طاوس ذکر کرده ناتمام می‌باشد، زیرا در تاریخ وفات کلینی دو قول وجود دارد: یکی ۳۲۸، این قول را شیخ طوسی در کتاب فهرست^(۳) آورده است، قول دوم: ۳۲۹. این قول صحیح تر بنظر می‌آید چه شیخ طوسی در کتاب رجال خود^(۴) که پس از فهرست نگاشته^(۵)، و نجاشی^(۶) آن را ذکر کرده‌اند.

در تاریخ وفات علی بن محمد سمري هم دو قول وجود دارد: یکی ۳۲۸ که در کمال الدین شیخ صدوق ذکر شده^(۷)، دیگری ۳۲۹ که شیخ طوسی آن را به نقل از شیخ

۱- مشیخه تهذیب، ص ۲۹ (در پایان جلد دهم تهذیب)، مشیخه استبصار (ج ۴)، ص ۳۱۰.
۲- این طریق را شیخ طوسی برای روایاتی که در تهذیب از کلینی نقل کرده آورده است. لذا نمی‌توان کافی را مشمول آن ندانست، چون روایات شیخ طوسی از کلینی از ابواب مختلف کافی برگرفته شده است. ولی شمول این جمله نسبت به رسائل الاثمه دشوار است، چون محتمل است مراد از عبارت فوق این باشد که راویان جمیع مصنفات کلینی را که تا سال ۳۲۷ نگاشته از وی تحمّل کرده‌اند. بنابراین با وجود این احتمال که رسائل الاثمه پس از سال ۳۲۷ به رشته تحریر در آمده باشد، شمول این عبارت نسبت به رسائل الاثمه ثابت نیست.
۳- فهرست شیخ طوسی، ص ۶۰۳/۳۹۵.

۴- رجال شیخ طوسی، ص ۶۲۷۷/۴۳۹.

۵- لذا بارها در این کتاب به فهرست ارجاع می‌دهد.

۶- رجال نجاشی، ص ۱۰۲۶/۳۷۷.

۷- کمال الدین، ص ۵۰۳ / ذیل ۳۲.

صدوق و بانقل از هبة الله کاتب آورده است^(۱). اگر ما نقل نخست را به دلیل نزدیکی عصر شیخ صدوق ترجیح ندهیم^(۲). لا اقل نمی توان نقل دوم را مسلّم دانست، پس ممکن است مرحوم سمری قبل از مرحوم کلینی وفات کرده باشد.

به عبارت دیگر چهار احتمال در اینجا وجود دارد:

۱- کلینی در ۳۲۸ و سمری در ۳۲۹ وفات کرده باشد.

۲- کلینی در ۳۲۹ و سمری در ۳۲۸ وفات کرده باشند.

۳- هر دو در ۳۲۸ وفات کرده باشند.

۴- هر دو در ۳۲۹ وفات کرده باشند.

استدلال مرحوم سید ابن طاوس تنها بنا بر احتمال نخست صحیح است، که این احتمال باتوجه به قول صحیح در وفات کلینی احتمال نادرستی است، ولی وفات سمری بنابر احتمال دوم قطعاً و بنابر دو احتمال اخیر، احتمالاً قبل از وفات کلینی بوده، لذا کلام مرحوم سید ابن طاوس ناتمام می باشد. ولی باتوجه به این که ما به این مقدمه برای اثبات اعتبار کافی نیاز نداریم - چنانکه گذشت - اشکال فوق، پاسخی بر استدلال در مورد کافی نخواهد بود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ادامه استدلال فوق

باری، مرحوم محدّث نوری با ذکر مقدماتی دیگر در صدد استحکام بخشیدن به استدلال ایشان بر می آمده می گوید: کلینی مرجع طائفه بوده و کتاب کافی را برای عمل مردم و تمسک بدان و اخذ و اقتباس از آن نگاشته و همچون کتابهایی نبوده که در ثواب اعمال و مسائل استحبایی و اخلاقی نگاشته می شود و چندان به اعتبار سندی کاری ندارند.

از سوی دیگر در آن زمان مرسوم بوده که در مورد صحّت احادیث از امام عصر علیه السلام پرسش می کرده اند، چنانکه در توقیعات محمد بن عبدالله حمیری نمونه هایی از آن دیده می شود، همچنین کتاب تکلیف شلمغانی بر جناب حسین بن روح عرضه شده و

۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۳۹۴ و ۳۹۶.

۲ - در قاموس الرجال، ج ۷، ص ۵۵۷ این نقل ترجیح داده شده است، ولی باتوجه به اختلاف نقل از صدوق، ترجیح این قول مشکل است.

بجز دو یا سه روایت، بقیه آنها از روایات امامان دانسته شده است. بنابراین بسیار بعید می‌نماید که کلینی - با این که در شهر وکلاء می‌زیسته و به طور طبیعی بین وی و ایشان پیوندی گسترده بوده لذا عرضه کتاب برای وی میسر بوده و او خود نیز مدت بیست سال با احتیاط تمام به تألیف کتاب پرداخته و عرضه کتاب هم از اهمیت بسیاری برخوردار بود که سستی در آن جایز نیست، با این همه - از عرضه کتاب خودداری کرده و از میزان اعتبار کتابی که تا روز قیامت ملاک عمل مردمان است، پرسش نکرده باشد.

به عنوان تأیید، این نکته را باید دانست که برخی از شاگردان کلینی همچون صفوان و نعمانی (که نسخه کتاب به آنها منتهی می‌گردد) و ابو غالب زراری (که حدود ربع کتاب کافی را به دست خود استنساخ کرده) برای حل حوائج دنیوی دست به دامان نایبان حضرت می‌زده‌اند. مثلاً ابو غالب زراری برای حل اختلاف خود با همسرش از جناب حسین بن روح استمداد می‌جوید و حاجتش بادهای حضرت برآورده می‌گردد. وقتی این افراد برای برطرف شدن حوائج دنیوی، از امام علیه السلام یاری می‌جسته‌اند ^(۱)، چگونه می‌توان باور کرد که برای بررسی صحت و سقم کتاب کافی با آن همه اهمیت اقدام نکنند؟!

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بررسی دلیل چهارم

این دلیل از زوایای چندی ناتمام است:

۱. مرحوم کلینی هیچ روایتی مستقیم از نواب اربعه نداشته و روایت غیر مستقیم وی هم از ایشان بسیار اندک است. ^(۲) این امر نشان می‌دهد که برخلاف ادعای این دلیل،

۱ - ظاهر عبارت محدث نوری آن است که نعمانی و صفوانی نیز همچون ابو غالب زراری برای حل مشکلات خودش به نایبان حضرت مراجعه کرده‌اند، ولی این مطلب را در مصدري نیافتیم.

۲ - روایت کلینی از عثمان بن سعید عمری به طور صریح دیده نشده، البته در اسنادی از کافی نام عثمان بن سعید در اسناد دیده می‌شود (کافی، ج ۲، ص ۱۱/۳۱۸، ج ۵، ص ۹/۹۴، ج ۵، ص ۹/۵۴۸، ج ۶، ص ۳/۴۵۰، ج ۷، ص ۹/۸). در این مورد علاوه بر احتمال وقوع تحریف، دلیلی نداریم که مراد از عثمان بن سعید، نائب خاص حضرت باشد. نام محمد بن عثمان هم درباره‌ای اسناد کافی دیده می‌شده (کافی ج ۲، ص ۲/۴۴، و نیز در ج ۳، ص ۴/۲۴۴ و ۱/۲۴۵) که در دو مورد اخیر گویا سند مخرف بوده است. به هر حال دلیلی نداریم که مراد، محمد بن عثمان بن سعید باشد.

باری در کتاب کافی هیچ روایتی از نایبان امام زمان علیه السلام ثابت نشده است (ر.ک. کافی، ج ۱، ص ۳۲۹)، ولی در دیگر کتب حدیثی روایاتی اندک از کلینی از ایشان با واسطه دیده می‌شود.

وی هیچ ارتباطی ویژه با وکیلان حضرت نداشته است.

۲. هیچ دلیلی در دست نیست که کلینی مدت زمان بسیاری در بغداد زندگی می کرده است. آنچه ما می دانیم این است که وی در سال ۳۲۷ در بغداد بوده و در سال ۳۲۹ در این شهر در گذشته و به خاک سپرده شده است. البته با توجه به برخی از مشایخ عراقی وی همچون حمید بن زیاد (م ۳۱۰) بعید نیست که وی در سال ۳۱۰ یا قبل از آن نیز به عراق سفر کرده باشد، ولی سفر وی به بغداد قبل از سال ۳۲۷ ثابت نیست. وی سفری هم به دمشق داشته^(۱) که محتمل است در فاصله سال ۳۲۷ و ۳۲۹ باشد، به هر حال ظاهر اکلینی در ری می زیسته و گویا کافی را نیز در این شهر تألیف کرده و ثابت نشده که مدت اقامت وی در بغداد، طولانی باشد.

۳. نواب اربعه در جوّ تقیه آمیز شدیدی می زیسته اند. بیم از ستمگران که یکی از اسباب غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بشمار آمده، عملکرد ویژه ای را از سوی نایبان آن حضرت ایجاب می کرد. بنابراین چه بسا آن بزرگواران نمی خواسته اند که در مسائلی که طرق ظاهری برای حلّ آن وجود دارد، ارتباطی با شیعیان داشته باشند. شاید به همین جهت نواب اربعه هیچ یک به عنوان مرجع علمی طایفه امامیه مطرح نبوده اند. ارتباط شیعیان با نواب بیشتر برای حلّ معضلاتی بوده که تنها از طریق غیبی حل می گردد، درخواست علی بن بابویه برای بچه دار شدن^(۲)، تقاضای ابو غالب زراری برای حل مشکل به ظاهر لاینحلّ وی با همسرش^(۳) در این راستا قرار دارد.

برای آشنا شدن با عملکرد نایبان خاص حضرت در آن زمان و شدت تقیه، به نقل این ماجرا بسنده می کنیم که جناب حسین بن روح به جهت تقیه در مجلس مقتدر عباسی شرکت کرده، به ناچار از تفضیل خلفاء ثلاثه بر امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می گوید. و هنگامی که یکی از شیعیان به گونه خصوصی بر این امر خرده می گیرد، تأکید می کند که اگر این اعتراضات تکرار گردد، از او کناره گیری کند.^(۴) وی خادم خود را که معاویه را

ر.ک. غیبة الطوسی ص ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۵۳، فرحة الفری: ۱۱۲، کمال الدین: ۴/۴۸۳، دلائل الامامة: ۴۹۸/۵۲۵، گویا این احادیث از کتاب رسائل الائمه مرحوم کلینی گرفته شده باشد.

۱ - تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۵۶، ص ۲۹۷.

۲ - کمال الدین ص ۳۱/۵۰۲، غیبت شیخ طوسی، ص ۲۶۱/۳۰۶، ص ۲۶۶/۳۲۰.

۳ - غیبت شیخ طوسی ص ۳۰۷-۳۰۲، ص ۲۷۲/۳۰۳.

۴ - غیبت شیخ طوسی، ص ۳۴۷/۳۸۴.

لعن کرده بود، از کار برکنار کرده، و وساطتها برای بازگرداندن وی بی اثر بوده است. (۱)
در چنین جوّ مخاطره آمیز اقدام به عرضه کتابی همچون کافی چندان طبیعی نیست.
۴. در توقیعات محمد بن عبدالله حمیری، از حدود ده روایت پرسش شده است. (۲)
در پاسخ نیز گاه جواب صریحی داده نشده و تنها به نقل روایات مساله و تخییر بین آنها
اکتفا شده (۳). به هر حال مقایسه این توقیعات با کتاب کافی با حجم حدود ۱۶ هزار
روایت مقایسه نادرستی است.

۵. اساساً عرضه کتاب بر ائمه علیهم السلام رسم شایعی نبوده و نسبت کتب عرضه شده به
کتب عرضه نشده اندک است. (۴)

۶. عرضه کتاب بر نایبان امام زمان علیه السلام بسیار نادر است. تنها کتاب التکلیف
שלیمغانی است که برجانب حسین بن روح عرضه شده است که این امر به خاطر وضعیت
ویژه שלیمغانی بوده که پیشتر از وابستگان نظام و کالت بوده، ولی سپس منحرف شده و
مشکلات اجتماعی - عقیدتی حادّی برای جامعه شیعی به وجود آورده بود. کتاب فوق
در تمام خانه های شیعیان حضور داشته، لذا بررسی صحت و سقم آن ضرورت جدی
داشته است. پرسش اصلی درباره کتاب التکلیف هم این بوده که آیا شلمغانی روایاتی از
این کتاب را جعل کرده یا خیر؟ آیا در این کتاب تدلیس رخ داده یا خیر؟ و این گونه
احتمالات در مورد کافی نبوده است.

از سوی دیگر، گویا کتاب شلمغانی به صورت فقه مأثور و بدون ذکر سند بوده (۵)،
لذا بررسی صحت و سقم آن از طریق بررسی اسناد روایات میسر نبوده است. بنابراین
از جهات مختلف بین کافی و تکلیف و بین کلینی و شلمغانی تفاوت وجود دارد و نمی توان
یکی را به دیگری قیاس کرد.

گفتنی است که شیخ طوسی پس از نقل ماجرای عرضه کتاب شلمغانی (معروف به
ابن ابی عزافر) بر حسین بن روح، با سند خود از سلامه بن محمد نقل می کند که شیخ

۱ - همان مصدر، ص ۳۸۷/۳۴۸.

۲ - ر.ک. احتجاج، ج ۲، ص ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۹.

۳ - احتجاج، ج ۲ ص ۵۶۹، و نیز ر.ک. ص ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۷.

۴ - مع الکلینی و کتابه الکافی، ص ۲۳۳ - ۲۳۵.

۵ - به خصوص اگر این سخن مرحوم سید حسن صدر را در کتاب «فصل القضاء فی الکتاب المشتهر بفقه
الرضا» بپذیریم که کتاب فقه الرضا را همان التکلیف شلمغانی می داند.

حسین بن روح - رضی الله عنه - کتاب التأدیب را به قم فرستاده و از جماعت فقهاء خواست که در این کتاب بنگرند و مطالبی را که با آن اختلاف دارند بیان کنند. فقیهان قم در پاسخ نگاشتند که تمام مطالب آن صحیح است، جز این مطلب که زکات فطره در طعام (ظاهرآبه معنای گندم) نصف صاع است ولی به نظر ما، طعام همچون جو می باشد و زکات فطره آن یک صاع است. (۱)

روشن نیست که کتاب التأدیب چه کتابی است و مؤلف آن کیست؟ و آیا در تمام این کتاب تحریفی رخ نداده است؟

به هر حال این ماجرا نشان می دهد که جناب حسین بن روح در ارزیابی کتاب، نظر فقهای قم را جویا گشته، نه این که خود کتاب را بر حضرت عرضه کند. از این امر بر می آید که قرار نبوده است که ارزیابی احادیث از روشهای غیر متعارف همچون عرضه مستقیم بر امام زمان علیه السلام صورت گیرد.

به هر حال بجز این دو کتاب (التکلیف والتأدیب) گزارشی از ارزیابی کتاب دیگری از کتابهای قرن سوم بر نایبان امام زمان علیه السلام در مصادر حدیثی و رجالی دیده نمی شود. ۷. راستی اگر کافی بر امام زمان علیه السلام عرضه شده باشد، آیا کلینی خود در مقدمه کتاب یا در هنگام روایت آن بر شاگردان یا شاگردان وی در اجازات خود یا در کتب دیگر بدان تصریح نمی کردند؟ آیا مؤلفان کتابهای رجال همچون شیخ طوسی و ابوالعباس نجاشی که زبان به مدح کافی و کلینی گشوده اند و از کتب عرضه شده بر امامان در کتب خود یاد کرده اند، بر این امر تصریح یا اشاره نمی کردند؟

چگونه می تواند چنین امری واقعیت داشته باشد در هر حالی که در هیچ مصدری از مصادر قدماء، اندک اشارتی بدان دیده نمی شود. و نخستین بار سید ابن طاوس به این احتمال اشاره کرده است. از عبارت وی هم روشن است که وی آن را از مقدماتی چند استنتاج کرده، نه این که گزارشی در این زمینه به وی رسیده باشد.

باتوجه به آنچه گفته آمد، می توان با اطمینان بر نادرستی ادعای عرضه کافی بر نایبان امام زمان علیه السلام تأکید ورزید.

البته علامه مجلسی می فرماید که می توان گفت که ائمه علیهم السلام به تألیف کافی راضی

بوده‌اند. (۱) این مطلب کاملاً روشن است، ولی نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که تمام احادیث کافی صحیح است. همچنان که می‌توان اطمینان داشت که ائمه علیهم‌السلام به تألیف جواهر راضی بوده‌اند، ولی این به معنای درستی تمام مطالب جواهر نیست.

دلیل پنجم: مقدمه کافی (۲)

مهمترین دلیل بر اعتبار احادیث کافی، عبارت مقدمه کتاب است. وی پس از اشاره به درخواست تألیف کتابی مشتمل بر «الآثار الصحيحة عن الصادقين علیهم‌السلام والسنن القائمة التي عليها العمل» (۳) می‌افزاید: وقد يسر الله - وله الحمد - تأليف ما سألت، وارجو ان يكون بحيث توخيت. فمهما كان فيه من تقصير، فلم تقصر نيتنا في اهداء النصيحة؛ اذ كانت واجبة لايخواننا واهل ملتنا. (۴)

در این عبارت، شیخ کلینی خداوند را شکر می‌کند که توفیق تألیفی را مطابق با خواسته سائل به وی عطا کرده است، بنابراین وی احادیث کتاب را «صحیحه» می‌داند. از سوی دیگر عبارت فوق با توجه به افعال ماضی که در آن بکار رفته، تقریباً صریح در این معناست که پس از نگارش کتاب و پایان آن، به رشته تحریر در آمده، پس این احتمال که مؤلف از تصمیم خود برگشته یا از هدف تألیف در هنگام نگارش غفلت ورزیده باشد، در کار نیست. بنابراین با توجه به شهادت مؤلف به صحت احادیث کتاب، باید احادیث آن را معتبر دانست.

بررسی دلیل پنجم

درباره این دلیل اشکالاتی مطرح است که برخی اصل شهادت شیخ کلینی به اعتبار تمام احادیث کتاب را زیر سؤال می‌برد و برخی اعتبار شهادت کلینی را برای دیگران دشوار می‌سازد، مرحوم محدث نوری این اشکالات را طرح کرده، پاسخ می‌دهد. ما نیز در دو مرحله بحث را دنبال می‌کنیم.

مرحله اول: بحث صفروی (آیا کلینی به اعتبار تمامی احادیث کافی شهادت داده

۱ - مرآت العقول، ج ۱، ص ۲۲.

۲ - این بحث در خاتمه مستدرک و نیز در دروس آیت الله والد - مدظله - با تفصیل بیشتری ذکر شده ولی

۴ - کافی، ج ۱، ص ۹.

۳ - کافی، ج ۱، ص ۸.

ما آن را با تلخیص می‌آوریم.

است؟

برخی این اشکال را طرح کرده‌اند که شهادت باید با الفاظ جزمی صورت گرفته باشد، ولی در این عبارت کلمه «ارجو» (امیدوارم) به کار رفته که حاکی از تردید مؤلف می‌باشد، لذا نمی‌توان گفتار کلینی را شهادت به شمار آورد.

در پاسخ این اشکال، مرحوم محدث نوری سخنانی آورده^(۱) که می‌توان آن را با این بیان مطرح ساخت: در عبارت مقدمه کافی، جمله "وقد یسر الله..." با الفاظ جازم آمده است. آیا این جمله، با جمله‌ای که بلافاصله پس از آن ذکر شده و به امیدواری مؤلف عنایت دارد تنافی دارد؟ پاسخ سؤال منفی است.

در توضیح این امر می‌گوییم که سائل، یک هدف و محبوب نخستین داشته که گردآوری احادیث صحیح واقعی می‌باشد. ولی تأمین کامل این هدف از توان کلینی بیرون است، زیرا حداکثر کلینی بتواند احادیثی را که به عقیده خودش معتبر است گرد آورد، ولی الزاماً عقیده کلینی مطابق با واقع نیست. لذا درخواست سائل محدود به گردآوری احادیثی است که به عقیده مؤلف صحیح و معتبر باشد. کلینی این درخواست محدود را که در توان وی بوده پاسخ گفته است، ولی اطمینان ندارد که هدف نخستین سائل به طور کامل تأمین شده باشد و عقیده وی در صحت احادیث مطابق با واقع باشد، هر چند این عقیده شرعاً حجت و معتبر است.

باتوجه به آنچه گفته شد، اصل شهادت کلینی انکارناپذیر است، ولی سخن در این است که آیا وی تمام احادیث کتاب را صحیح و ثابت الاتساب می‌داند؟ پاسخ سؤال منفی است.

در توضیح این پاسخ باید دانست که کلینی باب‌هایی را منعقد کرده و در هر باب احادیثی را برای اثبات مطلبی یا مطالبی فقهی یا کلامی یا اخلاقی یا... آورده است. حال چه بسا روایات چندی در یک باب ذکر گردند که در اثبات غرض مؤلف از گشودن باب، دخالت داشته باشند، هر چند تک تک آنها معتبر نباشد. مثلاً احادیث ابواب کتاب الحجه برای اثبات امامت ائمه معصومین و مناقب و کرامات ایشان آورده شده است. در این ابواب لازم نیست تمام احادیث باب ثابت الاتساب باشند، بلکه همین مقدار که این

احادیث بر روی هم امامت ائمه را رسانده و مقامات والای آنها را به اثبات برساند، سبب می‌گردد که روایات را در ابواب مربوط ذکر کند. لذا در کتاب الحجه نام راویان بسیاری دیده می‌شود که در هیچ سند دیگری دیده نشده و بسیار بعید می‌نماید که کسی تمام آنها را ثابت الوثاقه بداند.

از سوی دیگر در عبارت مقدمه، علاوه بر "الاثار الصحیحه" از "السنن القائمة الّتی علیها العمل" سخن به میان آمده، هرچند مراد از کلمه سنت، خصوص آداب استحبابی نباشد، ولی به هر حال این عبارت به آداب استحبابی هم ناظر است. در آداب استحبابی، ممکن است مؤلف با توجه به قاعده تسامح در ادله سنن و با استناد به احادیث "من بلغ"، احادیث غیر ثابت الانتساب را نیز شایسته عمل بداند. لذا نمی‌توان گفت که احادیث کلینی در باره آداب استحبابی به عقیده وی ثابت الانتساب بوده، بلکه تنها این مقدار که این احادیث را می‌توان ملاک عمل قرار داد، از عبارت فوق بر می‌آید.

خلاصه این که شهادت کلینی به اعتبار تمامی احادیث کافی ثابت نیست.

مرحله دوم: بحث کبروی (آیا شهادت کلینی به اعتبار احادیث کافی، برای دیگران شرعاً حجت است؟)

نخستین اشکال در اعتبار این شهادت، این است که کلمه صحیح در کلام کلینی به اصطلاح متأخران نیست، بلکه به معنای لغوی و به مفهوم ثابت الانتساب است و این امر می‌تواند به جهت قرائن خارجی باشد که اموری است استنباطی و در اعتبار آن انظار علماء اختلاف بسیار دارند، لذا حجت شرعی ندارد.

در توضیح این اشکال، نخست اشاره اجمالی به دو کاربرد واژه صحیح (در نزد قدماء و در نزد متأخران) و نسبت مفهومی این دو کاربرد، لازم می‌نماید.

مفاد صحیح در سخنان قدماء و متأخران

دانشمندان متأخر، امامی احادیث را بر مبنای اوصاف راویان به چهار قسم - صحیح، حسن، موثق، ضعیف - تقسیم کرده‌اند. این تقسیم نخستین بار توسط فقیه نامدار سید احمد ابن طاووس (۶۷۳-) مطرح شده، و بابکارگیری بسیار این اصطلاحات در آثار

شاگرد وی علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) انتشار یافته است.

ظاهراً در این اصطلاح، احتمال صدور روایت شرط نیست، بلکه اگر تمام راویان حدیثی، امامی عادل ضابط بوده و سلسله اسناد بدون ارسال به معصوم علیه السلام منتهی گردد، آن حدیث صحیح شمرده می شود، هرچند قرائن قطعی وجود داشته باشد که این روایت از معصوم صادر نشده و راوی در این روایت خاص اشتباه کرده است. (۱)

دانشمندان اعصار گذشته با چنین اصطلاحی آشنا نبوده، بلکه صحیح را به معنای لغوی (۲) آن به مفهوم کامل (در مقابل ناقص) یا سالم (در مقابل بیمار) بکار می بردند و آن را بر حدیثی اطلاق می کرده اند که صدور آن از معصوم علیه السلام به اثبات رسیده باشد هرچند اثبات آن با حجت شرعی باشد، نه با قطع یا اطمینان.

به نظر می رسد که صحیح در کلام قدماء، الزاماً در مورد حدیث مورد عمل و فتوا بکار نمی رفته، بلکه هر نوع خبر ثابت الصدور از معصوم علیه السلام را صحیح می خوانده اند. می دانیم که ممکن است حدیثی از معصوم صادر شده باشد، ولی چون به جهت تقیه بیان شده، عمل بدان روا نباشد، شاهد بر سخن ما درباره نحوه اطلاق صحیح در نزد قدماء، این است که ایشان اخبار متعارض را صحیح خوانده اند. (۳) در اخبار علاجیه نیز از صحت هر دو حدیث متعارض سخن گفته شده است. (۴) روشن است که عمل به هر دو دسته احادیث متعارض جایز نیست، ولی ممکن است تمام این احادیث صحیح بوده و از امامان معصوم علیهم السلام صادر شده باشد.

باری در استعمال قدماء، صحیح در مورد احادیث غیر امامیه هم بکار رفته است، ظاهر آنست بین صحیح در سخنان قدماء و صحیح در اصطلاح متأخران، عموم و خصوص من وجه است، زیرا احادیث راویان امامی که عدم صدور آنها قطعی باشد،

۱ - بلکه ممکن است راوی عمداً، در یک مورد خاص روایتی دروغین را به معصوم علیه السلام نسبت دهد و انگیزه او، نوعی مصلحت اندیشی دینی باشد. این امر اگر در موارد بسیاری صورت نگرفته باشد با وثاقت راوی منافات ندارد.

۲ - گاه تعبیر "صحیح در اصطلاح قدماء" به کار می رود. این تعبیر مسامحه آمیز است. قدماء اصطلاح خاصی درباره صحیح نداشته اند، بلکه آن را به معنای لغوی استعمال می کرده اند.

۳ - ر.ک. فقیه، ج ۴، ص ۲۰۳ / ذیل ۵۴۷۲، تهذیب، ج ۲، ص ۷۵ / ذیل ۲۷۷، ۲۱۳ / ذیل ۸۳۴، ج ۳، ص ۱۹۳ / ذیل ۴۴۱، ج ۹، ص ۷۷ / ذیل ۳۲۵.

۴ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۵/۲۰ و نیز ر.ک. کافی ج ۱، ص ۶۷ / ۱۰.

ظاهراً در نزد متأخران صحیح خوانده شده ولی قدماء آنها را صحیح نمی دانسته اند. و از طرف دیگر احادیثی که راویان غیر امامی نقل کرده یا از راه دیگر صدور آنها ثابت شده باشد، تنها در استعمال قدماء صحیح می باشد.

آنچه در این بحث حائز اهمیت است، این است که آیا ملاک صحت و اثبات صدور احادیث در نزد قدماء، تنها و ثاقت (به معنای اعم که درباره راویان غیر امامی هم صادق است) بوده یا ملاکهای دیگری هم در این زمینه وجود داشته است؟

مرحوم شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین، اموری را که وثوق و اطمینان به خبر می آورد بر شمرده است، از جمله:

- تکرار روایت در چند اصل

- تکرار اسناد روایت در یک اصل

- وجود روایت در کتاب یکی از اصحاب اجماع

- وجود روایت در یکی از کتابهای عرضه شده بر معصوم علیه السلام

- وجود روایت در کتب معتبر پیشین (خواه مؤلفان آنها امامی صحیح المذهب باشند

یا نباشند.

مرحوم محدث نوری بر این باور است که این امور، همگی به وثاقت به معنای اعم (که با فساد مذهب سازگار است) باز می گردد. (۱)

ولی این مطلب صحیح نیست، زیرا تکرار یک حدیث در چند کتاب، الزاماً به معنای وثاقت راویان حدیث نیست، بلکه نفس تکرار حدیث، اطمینان آور است که البته انسانها در سرعت یا کندی اطمینان متفاوتند، و لذا عدد معینی را نمی توان برای حصول اطمینان ذکر کرد. با توجه به اختلاف انسانها در حصول اطمینان، حدیثی که برای مرحوم کلینی اطمینان بخش بوده، الزاماً برای دیگران چنین نیست، لذا نمی توان گفت که شهادت کلینی برای افراد دیگر هم حجیت دارد.

مسأله اعتبار احادیث اصحاب اجماع، هم در نزد بسیاری از دانشمندان به خاطر وثاقت سلسله سند نیست، بلکه احادیث اصحاب اجماع را هر چند ایشان از افراد ضعیف یا مجهول الحال نقل کرده باشند، می پذیرند. اعتبار یک کتاب هم به معنای

صحت تمام راویان کتاب نمی باشد. به هر حال قرائن فوق از باب نمونه است و دلیلی نداریم که این قرائن برای همه انسانها اطمینان آور باشد. قرائن اطمینان آور هم در این موارد خلاصه نمی شود، بلکه چه بسا اموری همچون قوت متن حدیث، موافقت حدیث با حکم عقل عملی (همچون احادیث اخلاقی)، عمل طایفه (شیعه) به مضمون روایت، پذیرش روایت از سوی استاد مؤلف و اطمینان وی را به حدیث بدنبال آورد که الزاماً برای دیگران اطمینان آور نیست.

مرحوم محدث نوری از سید محمد مجاهد، نظیر اشکال بالا را نقل کرده، از جمله قرائن صحت را در نزد قدما موافقت حدیث با کتاب و سنت قطعی ذکر کرده، در پاسخ می گوید که موافقت با کتاب و سنت قطعی دلیل بر صحت مضمون است نه دلیل بر صدور حدیث (۱).

البته این نکته درست است، زیرا هر حرف درست و مطابق واقع، الزاماً از سوی امامان علیهم السلام صادر نشده است، ولی روشن نیست که دانشمندان پیشین همه جا بر این نکته توجه داشته و بین صحت مضمون و صدور حدیث از امام علیهم السلام فرق گذاشته باشند.

بررسی بیانی از محدث نوری در اثبات انحصار ملاک صحت در نزد قدماء در وثاقت راویان.

مرحوم محدث نوری با ارائه دلیلی می کوشد ثابت کند که تنها ملاکی که قدماء، آن را برای صحت حدیث بکار می گرفته اند، قرائن داخلی سند یعنی وثاقت راویان (به معنای اعم) بوده است. (۲)

ایشان می گوید: ابن ولید و به تبع وی شیخ صدوق، روایات افراد بسیاری را که محمد بن احمد بن یحیی اشعری - صاحب نوادر الحکمة - از آنها نقل کرده اند، استثناء نموده، از نقل آنها خودداری ورزیده اند. اگر مثلاً موافقت کتاب یا سنت خود از قرائن اعتماد حدیث بود، باید استثناء فوق را مقید ساخته، چنین می گفتند که از نقل روایاتی از این افراد که وصف موافقت با کتاب و سنت را ندارند، پرهیز می کنند. عدم ذکر چنین قیدی نشان می دهد که آنها در صحت تنها به احوال راویان می اندیشیده اند.

ولی این دلیل ناتمام است، چه معنای استثناء فوق این است که روایات این راویان به تنهایی واجد شرایط پذیرش نیستند و این امر کاشف از این نیست که در هیچ زمانی قرینه‌ای همراه روایات این افراد نیست که روایت را معتبر سازد. مثلاً وقتی می‌گوییم خبر فاسق حجت نیست، معنای آن این است که خبر فاسق به خودی خود اعتبار ندارد که در جایی صدور همین خبر فاسق به جهت قرینه خاصی اثبات شده باشد. چنین اثبات با قرینه خارجی یک حدیث سبب نمی‌شود که ما بتوانیم به طور مطلق، از عدم حجیت خبر فاسق سخن بگوییم.

خلاصه اشکال ما این است که ضابطه صحت در نزد کلینی روشن نیست. شاید وی به قرائن اجتهادی دور از حس و مورد اختلاف برای اثبات صحت احادیث، اعتماد ورزیده باشد که قهراً برای دیگران معتبر نیست.

اشکالات بر اعتبار شهادت کلینی

۱. اگر احتمال اختلاف مبنای دیگران با کلینی، سبب بی اعتبار گردیدن شهادت کلینی گردد، همین اشکال به شهادت ائمه رجال همچون شیخ و نجاشی هم وارد می‌گردد. ما نمی‌دانیم که مراد از عدالت و وثاقت که نجاشی در ترجمه راویان از آنها سخن گفته چیست و آیا وی همان مبنایی را در عدالت و وثاقت پذیرفته که دیگران هم قبول دارند. پس باید اصلاً باب شهادت رجالیان را نیز مسدود سازیم.

در پاسخ این اشکال می‌گوییم که بین شهادت امثال نجاشی و شهادت کلینی فرق است. اشکال فوق را در بحث رجال، پاسخهای چندی داده‌اند که در بحث اعتبار کافی نمی‌آید. ما در اینجا تنها به ذکر یک پاسخ اکتفا می‌کنیم: هدف نجاشی از تألیف کتاب رجال، استفاده عموم دانشمندان بوده و همین هدف سبب می‌گردد که وی اگر مسلک ویژه‌ای در مورد عدالت و وثاقت داشته باشد، بر طبق آن مسلک کتاب را نگارد، بلکه کتاب را بر طبق مسلک عموم دانشمندان بنویسد. این پاسخ در باره کافی نمی‌آید، چون کافی تنها به ذکر متن روایت اکتفا نکرده، بلکه سند آن را هم آورده است (برخلاف کتاب نجاشی - مثلاً - که مدرک خود را در توثیق و تضعیف نیاورده).

ذکر سند می‌تواند برای این باشد که دیگران هم بتوانند با مراجعه به سند حدیث،

روایات معتبر در نزد خود را بازایی کنند. پس دلیلی نداریم که کلینی برای گزینش و نقل احادیث، به مبنایی بجز مبنای خود در تصحیح احادیث، نظر داشته باشد. لذا باتوجه به ناشناخته بودن مبنای کلینی در نزد ما، نمی‌توان نتیجه گرفت که قرائنی که برای کلینی اطمینان آور بوده، اگر در دست ما می‌بود، حتماً به صحت حدیث اطمینان می‌یافتیم.

۲. اگر کلینی، تمام احادیث کتاب را از چنان اسناد واضح و تردید ناپذیری برخوردار می‌دید که همه مردم، بر اعتبار آنها اتفاق نظر داشته و خواهند داشت، پس چرا این همه به ذکر اسناد روایت اهتمام ورزیده، گاه طرق مختلف برای یک حدیث آورده، با روشهایی چون تحویل سند، تلاش می‌کند که در عین ایجاز، اسناد متعددی برای برخی احادیث ذکر کند؟

آیا ذکر کامل اسناد خود شاهی گویا نیست که مؤلف مجال بررسی در اسناد احادیث را برای دیگران گسترده می‌دیده است؟

۳. در کافی روایات مرسل با عباراتی همچون "من اخبره"، "رجل"، "من حدثه" بسیار است. بسیار بعید می‌نماید که قرائنی بروثاقت همگی این راویان گمنام و ناشناخته در کار باشد.

۴. بسیاری از راویان کافی را دیگر دانشمندان تضعیف کرده‌اند. بنابراین اگر بر فرض کلینی با عبارت مقدمه خود در صدد شهادت به وثاقت تمام افراد اسناد کافی بر آمده باشد، باتوجه به تعارض این شهادت با گفتار دیگران در موارد بسیار، اعتبار ذاتی این شهادت از بین می‌رود، زیرا شهادت - هر چند به امری محسوس یا نزدیک به حس باشد - در صورتی اعتبار دارد که اشتباه آن اندک باشد. لذا اگر معارض آن بسیار گردد، از اعتبار ذاتی می‌افتد.

۵. پاره‌ای از منابع کافی در نزد رجالیان غیر قابل اعتبار است.

دو اشکال اخیر نیازمند توضیح بیشتری هستند که در ادامه خواهد آمد.

راویان ضعیف در کافی (۱)

در کتابهای رجال، افراد بسیاری تضعیف شده‌اند که نام اکثر آنها در اسناد کافی دیده

می شود، به عنوان نمونه به چند نفر اشاره می کنیم:

- محمد بن علی صیرفی ابو سمینه. نام این راوی که استاد احمد بن ابی عبدالله برقی - صاحب محاسن بوده، در بیش از ۲۵۰ روایت در کافی دیده می شود که معمولاً با عنوان "محمد بن علی" از وی یاد شده است. نجاشی در باره وی می گوید که وی جداً ضعیف و اعتقاد وی فاسد بوده و در هیچ چیزی بر وی اعتماد نمی گردد. او به قم وارد شده در حالی که (پیشتر) در کوفه به دورغ گویی شهره گشته بود. در قم بر احمد بن محمد بن عیسی وارد شد، سپس به غلو اشتهاار یافت. لذا او را طرد کردند، احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد. (۱)

فضل بن شاذان در برخی کتابهای خود نام شماری از کذابین معروف را آورده و می افزاید که اشهر ایشان ابوسمینه است. (۲)

- محمد بن موسی همدانی. نام وی در ۳۰ روایت کافی دیده می شود. ابن ولید او را کذاب و غیر ثقه خوانده (۳) بر این باور است که کتابهای خالد بن عبدالله بن مدیر و دو اصل زید زراد و زید نرسی را او جعل کرده است (۴).

- احمد بن محمد سیاری، نام وی در بیش از ۴۰ روایت کافی دیده می شود. نجاشی وی را ضعیف الحدیث، فاسد المذهب، مجفوء الروایة کثیر المراسیل خوانده (۵)، ابن غضائری از او با عبارت "ضعیف متهاک غال محرف" یاد کرده از محمد بن علی بن محبوب نقل می کند که وی به تناسخ قائل بوده (۶)، کتاب قراءات وی یکی از منابع اصلی روایات تحریف قرآن بشمار می آید.

- عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، وی که در سند حدود ۳۰ روایت از روایات کافی واقع است، تضعیف شده، نجاشی از قول "اصحابنا" نقل می کند که وی حدیث جعل می کرد (۷).

۱ - رجال نجاشی ص ۳۳۲ / ۸۹۴
۲ - رجال کشی ص ۱۰۳۳ / ۵۴۶، و نیز برای ملاحظه سایر کلمات رجالیان درباره وی، ر. ک. فهرست شیخ طوسی ص ۶۲۵ / ۴۱۲، ضمفاء ابن غضائری (مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۶۴).
۳ - کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹۰ / ذیل ۱۸۱۷.
۴ - فهرست شیخ طوسی، ص ۱۷۴ / ۲۶۹، ۲۰۱ / ۲۹۹ و ۳۰۰. ۵ - رجال نجاشی، ص ۱۹۲ / ۸۰.
۶ - رجال ابن غضائری، ص ۱۱ / ۴۰ (مجمع الرجال، ج ۱، ص ۱۴۹).
۷ - رجال نجاشی، ص ۲۳۴ / ۶۲۱.

- عبدالله بن عبدالرحمن الاصبم، وی که در سند حدود ۱۰۰ روایت از کافی دیده می‌شود، در کتب رجالی شدیداً تضعیف شده است، نجاشی وی را "ضعیف غالی لیس بشی" خوانده^(۱)، ابن غضائری او را از کذابین اهل بصره می‌داند و کتاب زیارات وی را نشان از "خبث عظیم و مذهب متهافت" می‌گیرد^(۲).

- علی بن حسان هاشمی، وی که در حدود ۴۰ حدیث در کافی از وی نقل شده در رجال نجاشی باوصف "ضعیف جداً" و "فاسد الاعتقاد" توصیف شده^(۳) علی بن الحسن بن فضال او را کذاب می‌داند.^(۴)

- محمد بن سلیمان الدیلمی، وی که نامش در حدود ۴۰ سند از اسناد کافی دیده می‌شود، از سوی نجاشی با عبارت "ضعیف جداً لایعول علیه فی شیء" وصف شده است^(۵)، همین طور پدر وی نیز که در اسناد چندی از کافی واقع است شدیداً تضعیف شده است^(۶).

در بحث آینده در ضمن سخن از منابع کافی، به باره‌ای از منابع کافی که از سوی رجالیان غیر قابل خوانده شده، اشاره خواهیم کرد.

اشاره به منابع کافی

ما در جای خود به تفصیل درباره منابع کافی و روش کشف این منابع سخن گفته‌ایم. در اینجا تنها به ذکر اجمالی این منابع و ارزیابی کلی آنها اکتفا می‌کنیم. مؤلفان منابع کافی بر چهار قسم می‌باشند.

قسم اول: مؤلفان معتبر در نزد طایفه امامیه.

از برخی از کتب این قسم در مقدمه فقیه^(۷) به عنوان کتب مشهوری که مورد اعتماد و مرجع طایفه امامیه می‌باشند یاد می‌کند، همچون محاسن احمد بن محمد بن خالد

۱ - رجال نجاشی، ص ۵۶۶/۲۱۷.

۲ - ضعفاء ابن غضائری، ص ۸۷/۷۶، (مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۵).

۳ - رجال نجاشی، ص ۶۶۰/۲۵۱.

۴ - رجال کشی، ص ۸۵۱/۴۵۲ نیز ر.ک. ضعفاء ابن غضائری ص ۸۸/۷۷، (مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۷۶).

۵ - رجال نجاشی ص ۹۸۷/۳۶۵ و نیز ص ۴۸۲/۱۸۲.

۶ - رجال کشی ص ۳۷۵ / ۷۰۴، رجال نجاشی، ص ۴۸۲/۱۸۲؛ ابن غضائری، ص ۶۷ (مجمع الرجال، ج ۳، ص ۱۶۵).

۷ - کتاب من لایحضره الفقیه ج ۱، ص ۴ و ۳.

برقی، نوادر احمد بن محمد بن عیسی، مشیخه حسن بن محبوب، کتب سی گانه حسین بن سعید، نوادر محمد بن ابی حمیر، نوادر الحکمة محمد بن احمد بن یحیی اشعری و نیز کتاب صلاة و کتاب زکاة حماد بن عیسی که غالباً از حریر روایت می کند که کتاب حریر از کتب مرجع بشمار می آید. از زمره کتب معتبر، کتاب طلاق حسن بن محمد بن سماعه است که با وجود واقعی بودن مؤلف، در وثاقت وی و اعتبار کتابش بحثی نیست.

قسم دوم: راویان تضعیف شده همچون اسحاق بن محمد نخعی که شدیداً تضعیف شده و کتب وی نادرست خوانده شده است ^(۱) (کتاب اخبار السید وی ظاهرأ مصدر کافی بوده است) ^(۲)، الحسن بن العباس بن الحریش مؤلف کتاب انا انزلناه فی لیلة القدر (این کتاب که از مصادر کافی است) ^(۳)، شدیداً تضعیف شده است ^(۴)، سلمة بن الخطاب (کتاب وفاة النبی ﷺ وی، از مصادر کافی بوده ^(۵)، از وی با عبارت ضعیف الحدیث یاد شده است ^(۶)، محمد بن علی صیرفی ابوسمینه (کتاب دلائل وی از مصادر کافی بوده ^(۷). این راوی شدیداً تضعیف شده است ^(۸)).

قسم سوم: در وثاقت مؤلف اختلاف نظر دیده می شود. سهل بن زیاد ^(۹) که کتاب توحید و کتاب نوادر وی از مصادر کافی است، از این قسم است.

قسم چهارم: مؤلف تضعیف شده ولی کتاب وی معتبر خوانده شده است :
معلی بن محمد بصری که در نجاشی با عبارت " مضطرب الحدیث والمذهب " وصف شده، ولی درباره کتب وی گفته شده است: کتبه قریبة ^(۱۰)، کلینی از وی آیات

- ۱ - رجال نجاشی، ص ۱۷۷/۷۳؛ ضعفاء ابن غضائری، ص ۱۴/۴۱، (مجمع الرجال، ج ۱، ص ۱۹۷).
- ۲ - کافی، ج ۱، ص ۹/۵۰۸ تا ص ۲۲/۵۱۲.
- ۳ - کافی، ج ۱، ص ۱/۲۴۲ تا ص ۹/۲۵۲، ۱۱/۵۳۲ تا ص ۱۳/۵۳۳.
- ۴ - رجال نجاشی، ص ۱۳۸/۶۰، ضعفاء ابن غضائری، ص ۳۴/۵۱، (مجمع الرجال، ج ۲، ص ۱۱۸).
- ۵ - کافی، ج ۱، ص ۵/۲۲۱ تا ص ۸/۲۲۲.
- ۶ - رجال نجاشی ص ۴۹۸/۱۸۷.
- ۷ - کافی، ج ۱، ص ۱۰/۳۱۳ تا ۱۵/۳۱۶، ۶/۳۲۱-۹.
- ۸ - مصادر تضعیف وی پیشتر گذشت.
- ۹ - وی در رجال شیخ ص ۵۶۹۹/۳۸۷ ۴ توثیق و در مصادر دیگر تضعیف شده است: رجال نجاشی ص ۴۹۰/۱۸۵، فهرست شیخ طوسی، ص ۳۳۹/۲۲۸، استبصار ج ۳ ص ۲۶۱/ذیل ۹۳۵.
- ۱۰ - رجال نجاشی، ص ۱۱۱۷/۴۱۸.

مربوط به ولایت اهل بیت علیهم السلام را نقل کرده^(۱) که گویا از کتاب تفسیر یا کتاب الامامه وی گرفته شده است.

بنابراین تمام منابع کافی مورد تأیید کتب رجال نیست. البته اختلاف نظر در ارزیابی مصادر و اعتبار مؤلفان آن طبیعی است و کسانی که در کتب رجال تضعیف شده اند، الزاماً همه بر ضعف آنها اتفاق نظر ندارند.

در پایان این قسمت، اشاره به این نکته مفید است که از پاره‌ای روایات کافی، وقوع تخریف در قران برداشت شده است. مراجعه به این احادیث نشان می‌دهد که در اسناد این روایات، کسانی چون معلى بن محمد و احمد بن مهران واقع‌اند که در کتب رجالی تضعیف شده‌اند، لذا نمی‌توان مفاد این روایات را به عالمان امامی مذهب نسبت داد.

خاتمه بحث

حال اگر از تمام بحث‌های گذشته چشم‌پوشیم و بپذیریم که شیخ کلینی تمام راویان کتاب کافی را توثیق کرده و این توثیق را معتبر بیانگاریم، باز این مطلب بر جای می‌ماند که چه بسا این توثیق کلینی با تضعیف عالمان رجالی در تعارض باشد و اگر نتوان دلیلی بر ترجیح توثیق کلینی بیابیم، با تعارض توثیق و تضعیف، سرانجام روایت از درجه اعتبار می‌افتد.

در اینجا تنها به اشاره به این مطلب بسنده می‌کنیم که افراد چندی از سوی مؤلفان دیگر کتب اربعه تضعیف شده‌اند که همگی در اسناد کافی واقعند.

از شیخ طوسی آغار می‌کنیم که یکی از منابع اصلی کتاب تهذیب و استبصار وی کتاب کافی است، وی در این دو کتاب، راویان چندی را با وصف "ضعیف جداً" یاد کرده که همگی از راویان کافی بوده‌اند که گاه روایاتی بسیار هم از آنها در کافی نقل شده است. این افراد عبارتند از:

- سهل بن زیاد، وی در نزدیک به دو هزار روایت کافی قرار گرفته و شیخ درباره او

۱- کافی، ج ۱، ص ۱/۲۱۷-۴، ۷/۴۱۳ تا ۱۶/۴۱۵ و ۱۸، ۲۰/۴۱۶ و ۲۱ و ۲۳، ۲۹/۴۱۷ و ۳۰، ۳۲/۴۱۸ تا ۳۴، ۴۰/۴۲۰ تا ۴۶/۴۲۱، ۴۹/۴۲۲ و ۵۰، ۵۸/۴۲۵، ۷۰/۴۲۶ و ۷۱ و ۷۳، ۷۷/۴۲۷ و ۷۹/۴۲۸.

می‌گوید: ضعیف جداً عند نقاد الاخبار^(۱).

- محمد بن سنان^(۲)، از وی بیش از چهارصد حدیث در کافی نقل شده است.

- علی بن حدید^(۳)، وی در بیش از هفتاد روایت کافی قرار گرفته است.

- ابوالبختری وهب بن وهب^(۴)، از وی حدود ۲۰ حدیث در کافی دیده می‌شود.

- احمد بن هلال^(۵)، از وی ده روایت در کافی نقل شده است.

شیخ صدوق نیز در کتاب من لایحضره الفقیه به ضعیف بودن یا فساد مذهب راویانی چند تصریح کرده، اشاره می‌کند که بر روایات منفرد آنها فتوا نمی‌دهد. این افراد همگی در اسناد کافی و اقعد و گاه روایت کلینی از آنها بسیار فراوان است. از این گروهند:

- سکونی^(۶)، نام وی در بیش از ۴۵۰ روایت کافی مشاهده می‌گردد.

- سماعة بن مهران^(۷)، نام وی در بیش از ۳۵۰ روایت کافی دیده می‌شود و نیز وهب

بن وهب^(۸) که در حدود ۲۰ روایت از وی در کافی نقل شده است.

بنابراین اگر بر فرض کسی ادعا کند که شیخ صدوق و شیخ طوسی همه روایات کافی را معتبر می‌دانسته‌اند، این امر با اعتماد به قرائن خارجی بوده، نه با تکیه بر قرائن داخلی، یعنی اعتبار حدیثی سلسله راویان سند. لذا برای دیگران اعتبار شرعی ندارد.

البته سخن ما در اینجا در این نیست که راویان تضعیف شده بالا همگی ضعیف می‌باشند. به عقیده ما غالب این راویان معتبرند. ولی کلام ما بر این است که به هر حال درباره راویان کافی اختلاف نظر وجود دارد و ما بی‌نیاز از بحث سندی نیستیم. نتیجه کلام این است که از راههای گوناگون به این نتیجه رسیدیم که در اسناد احادیث کافی لازم است بررسی سندی صورت گیرد و اعتبار تمام احادیث کافی سخنی است نادرست.

عصمنا الله من الزلل فی القول بالعمل، و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۱- استبصار، ج ۳، ص ۲۶۱/ ذیل ۹۳۵ و مقایسه کنید با رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۷/ ۵۶۹۹=۴.

۲- تهذیب، ج ۷، ص ۳۶۱/ ذیل ۱۴۶۴، استبصار ج ۳، ص ۲۲۴/ ذیل ۸۱۱.

۳- استبصار ج ۳، ص ۹۵/ ذیل ۳۲۵ و نیز ج ۱، ص ۴۰/ ذیل ۱۱۲.

۴- تهذیب، ج ۹، ص ۷۷/ ذیل ۳۲۵ و نیز استبصار، ج ۱، ص ۴۸/ ذیل ۱۳۴، ج ۴، ص ۹/ ذیل ۳۴۰.

۵- استبصار، ج ۳، ص ۳۵۱/ ذیل ۱۲۵۳ و نیز ص ۲۸/ ذیل ۹۰، تهذیب ج ۹، ص ۲۰۴/ ذیل ۸۱۲.

۶- کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۴/ ذیل ۵۷۴۵.

۷- همان مصدر، ج ۲، ص ۱۲۱/ ذیل ۱۹۰۲.

۸- همان مصدر، ج ۴، ص ۳۵/ ذیل ۵۰۲۳.